

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

سید هاشم سدید
۲۷ می ۲۰۱۸

نقد بر نقد یک هموطن عزیز و فرهیخته (قضاوت را به خوانندگان تیزهوش و آگاه می گذارم)

۲

به ادامه گذشته:

– آقایان بارز و سدید فراموش می کنند که دیروز وقتی شنیدند اسپینوزا در تردید خرافات، معبد یهودیان را با قهر ترک گفته است و دین یهود را نپذیرفته است، فریادی از شوق بر کشیدند و رفتند و تابوت او را چون قهرمان دین ستیز و خدانشناس بر دوش بلند کردند؛ مگر از آنجا که زندگی و عناصر سازنده تفکر او را با شتاب گذر کرده بودند، اکنون متوجه شده اند که خدانشناسی و خدانشناسی اسپینوزا را به درستی تشخیص نکرده اند و دیدند که اگر پیشانی اسپینوزا در مورد یهودیت ترش است؛ اما خنجر در آستین خود دارد که هیولای خدانشناسی را در کارزار فلسفه و منطق، نیز کشته و مردار ساخته است. وقتی این حقیقت را دانستند، حال آقایان بارز و سدید، بیل و کدال گرفته اند تا اسپینوزا را دو باره در خندق ویرانی گور کنند... و آقای سدید می گوید «مخصوصاً با این برداشت که حرف فلان اندیشمند بزرگ (که در آخر کار آنقدر بزرگ هم نباشد) مکمل همه اندیشه هاست و دیگر ضرورتی برای اندیشیدن مزید برای ما باقی نمانده است، آخرین کلام معرفی کنند».

من هیچ وقت سخن دیروز خود را فراموش نمی کنم، چون نه حافظه ام ضعیف است و نه عادت به دروغ گفتن دارم، زیرا سخن دروغ، چون به حافظه نمی ماند، رسوائی و روسیاهی بار می آورد و از جانی هم برای پنهان کردن یک دروغ انسان بعضاً مجبور می شود ده ها دروغ دیگر بگوید. کسی که دروغ می گوید، در واقع خود را دوست ندارد! من شخصاً در قهر کردن اسپینوزا از معبد یهودیان، نه شاد شده ام و نه غمگین. زیرا چنین امری برای من از ارزش خاصی بهره ور نیست و در زندگی من تأثیر عملی چندانی ندارد. من شخصاً با اعتقادات دینی و غیردینی با چنان تعصبی برخورد نمی کنم که سر از پا نشناخته از شوق پیروزی این یکی و شکست آن دیگر فریاد شوق بکشم که، دیدی آن خاخام چه گفت یا آن اندیشمندی ضد دین چه گفت! مرده شو و حامل جنازه هم نیستم که تابوت آن یا تابوت این را به دوش بکشم. وظیفه من تنها و تنها کاوش قبر اندیشه ها است برای یافتن حقیقت در درون آن ها - وظیفه بسیار نیک و شریفانه!

آشنائی من با تفکرات اسپینوزا و دید او در باب خدا چیزی نیست که به امروز تعلق داشته باشد. بنابراین، این تصور که من امروز متوجه آن شده ام یا آن را تشخیص داده ام، حرفی بجا و درستی نیست. از گذشته ها می دانستم که خدای او با خدای دین یکی نیستند. در این تفکر من تنها نیستم.

در اولین مبحث کتاب اخلاق، چون کتاب در اختیارم نیست جای مشخص آن را گفته نمی توانم، ولی در اولین صفحات این کتاب، که اسپینوزا بحثی بر خدانشناسی تحت عنوان "در باره خدا" دارد، بعد از مقدمه ها، هگل فیلسوف نامدار آلمان در مورد اسپینوزا نوشته می کند که خدای اسپینوزا با خدای ادیان، از جمله مسیحیت، متفاوت است (نقل به معنی).

این سخن متعلق است به یک انسان خدانشناس و یک فیلسوف بزرگ و نامور. چنین سخنی از مغز پوسیده سدید ها تراوش نکرده است؛ جناب منتقد!

به اولین صفحات فصل اول کتاب مذکور مراجعه کنید و خود با چشمان بینای خود ببینید که چنین حرفی را هگل زده است نه سدید!

کار من گور کنی و گور کردن اندیشمندان و اندیشه ها نیست. من به اندیشمند، حتی اگر اندیشه مستقلی را ارائه نکرده باشد، تنها به همین دلیل که می اندیشیده، احترام داشتم و احترام دارم.

معنی سخن من این بود که به جای تمرکز زیاد و غیرضروری بر اندیشمند، باید به اندیشه و اندیشیدن پرداخت. این که شما از گپ، گپ می سازید تا بحث را به بی راهه ها بکشانید، کار خودتان است؛ ولی من این کار را با شناخت نسبی که از شما دارم شائسته شخصیتی مانند شما نمی دانم!

از طرفی من همان چیزی را گفته ام که هگل و چندین نویسنده قبل از انقلاب روسیه و دیگر متفکرین اروپای غربی در برهه های مختلفی از زمان گفته اند. آیا این ها هم در صدد کردن گور اسپینوزا بودند و هستند. شما بگوئید که این انسان ها که از نظر اندیشمندی و نویسندگی و هوش از من و شما، جناب منتقد، به مراتب توانگرتر بودند، انسان هایی که هم باخدا بودند و هم بیخدا، با گفتن این حقیقت که خدانشناسی اسپینوزا خدانشناسی دینی نیست، و یا او با دین ضدیت داشته است، می خواستند با فریاد شوق گور او را بکنند و تابوت را به دوش کشیده به قبرستان ببرند تا زیر خاک کنند؟! آیا این همه متفکر و نویسنده نیز با تعصب مارکسیستی و مادی و خدانشناسانه به نقد از خدانشناسی و دین ستیزی اسپینوزا دست زده اند؟

لطفاً با تعصب مخصوص خام فکران و لجاجت و عناد کوتاه بینان با هر اندیشه ای برخورد نکنید. همه را با یک چوب، چوب سوءظن و پیشداوری ناصواب، زیر لت و کوب نگیرید و بی خدا ننمایید.

آیا شما از تفکر من در باره خدا آگاه هستید؟ اگر جوابتان بلی است، بفرمائید که من در باره خدا چگونه تفکری دارم؟ و اگر نه، چرا بدون آگاهی از حقیقت اندیشه من در مورد خدا، مرا خدانشناس می نامید؟ مرحله اندیشمندی مرحله بحث های عبث و بهتان نیست؛ جناب منتقد من!

- "دیروز وقتی آقای بارز و سدید، اسپینوزا را در محکمه عقل و منطق، چون شاهی خردمند بر ضرر دین ورزی و خدایپرستی حاضر کردند، چرا آنروز نگفتند که این شاهد کهنه و افکارش فرسوده است. او را تا دیروز فیلسوفی پنداشتند که بانیست مردم افغانستان، مقدسات و ارزشهای خود را با تمسک به افکار وی بر اساس برداشت های بی بنیاد «ایوان گی یو» و آقای بارز باید فراموش و خاموش می کردند؛ مگر امروز که می بینند این شمشیر دو سره خودشان را زخمی و مجروح کرده است، اکنون دیگر او بزرگ نیست و کوچک است، تازه نیست و فرسوده شده است."

جناب منتقد، من هم دیروز به اسپینوزا و اندیشمندی مانند او احترام داشتم، هم امروز احترام دارم. تفکر ایشان را نیز به مثابه تفکر گره کشا و با ارزش، که در بسا موارد محل پیدایش و پرورش اندیشه های سازنده بوده است، احترام می کنم. بر این سخن، اما پای نمی فشارم که اندیشه ها همیشه نو و تازه می مانند. جای برخی از اندیشه ها را اندیشه های نو می گیرند. نظریه "زمین مرکز پنداری" بطلیموس و گردش آفتاب به دور زمین کم و بیش سیزده صد سال نظریه غالب در غرب بود. این نظریه امروز دیگر هیچ طرفدار ندارد. پیشتر از این گفتم که اندیشمندان هیچ کاری هم اگر نکرده باشند، همین که خود را مصروف اندیشیدن پیرامون چیزهای حیاتی و قابل اندیشیدن کرده اند، قابل احترام اند؛ به خصوص وقتی اندیشه های خود را با پول معاوضه نکرده و به پای خوکان نریخته اند.

– "چرا در آن وقت آقای بارز با افتخار روشنگرانه و آقای سدید با استقلال اندیشمندان، از آن استقبال کردند و گذاشتند، یک اندیشه مطرود زمان به نفع شان بال و پر فشانی کند. آیا چنین اندیشیدن صادقانه است یا یک مصلحت بینی ای شیر گرم؟"

به من نشان بدهید که چه زمانی و در کجا من نظریه های اسپینوزا را مطرود خوانده ام. اگر یک اشاره هم در این مورد شده باشد، آن را به من بنمایانید. لطفاً، حرف هوائی نزنید! وقتی امروز بر سر تفاوت خدای اسپینوزا با خدای دین بحث می کنم، دلیل آن مخالفت با خداشناسی اسپینوزا نیست، بلکه به دلیل یکی پنداشتن خدای اسپینوزا و خدای دین است، که برخی، از جمله منتقد عزیز من، آن را قبول ندارند.

در تمام چهار قسمت نوشته، کار من فقط همین بوده است که دوگانه بودن نظر دین و نظر اسپینوزا در مورد خدا را نشان بدهم. من در آن نوشته بی طرفانه، نه جانب دین را گرفته ام و نه جانب اسپینوزا را. همان چیزی را نوشته ام که از هر دو طرف خوانده ام. اگر من غلط نوشته ام، بیائید شما بنویسید که آیا خدای اسپینوزا از نظر شما با خدای دین یکی است؟ چگونه می تواند خدای دین و خدای اسپینوزا یکی باشند؟ وقتی خدای دین از جهنم و آتش و... سخن می زند و اسپینوزا بدان باور ندارد؟ و ده ها مثال دیگر که برخی را من قبلاً تقدیم حضور شما منتقد محترم کرده ام. و اگر از شما خواسته شود که، چون هر دو خدا را یکی می دانید، بیائید و به جای خدای دین، خدای اسپینوزا را به خدائی قبول کنید، آیا این کار را می کنید؟؟

چرا، وقتی هر دو خدا یکی است، از این کار استکفاف می ورزید؟ آیا در نفس این نکول کردن شما اعتقاد به یک خدای بحق و یک خدای نابرحق، یعنی دو خدا نهفته نیست؟

شما می فرمائید که خدای اسپینوزا با خدای علی (یک مثال) یکی است. من درحالی که این را قبول ندارم، می گویم که نه تنها خدای این دو یکی نیست، که خدای مودودی و خدای مولانا نیز یکی نیستند.

من به داشتن استقلال در اندیشیدن تأکید می کنم. این بدان معنی نیست که ما به اندیشه ها محتاج نیستیم و باید از سر و از صفر به اندیشیدن آغاز کنیم. استقلال در اندیشیدن؛ جناب منتقد عزیز!

– "اما بیائید ببینیم که چرا آقایان بارز و سدید، در محکمه ضدیّت با دین و خدا، که خود دایر کرده اند، کرسی شهادت را از زیر پای شاهد خود پس می کشند و او را به زمین می زنند. به خاطر آنکه این شاهد نه تنها به دین ستیزی در متن افکار فلسفی و وحدت الوجودی اش شهادت نداد، بلکه وقتی ادعا کرد که خدا موجود نامتناهی مطلق است و همه چیز برخداست و هرچه روی می دهد زاده قوانین طبیعت نامتناهی خدا و ضرورت ذات اوست، دیگر هیچ سوالی مبنی بر اینکه آیا او خداشناس است باقی نمی ماند. حال اگر آقایان بارز و سدید ادعا دارند که خدای یگانه اسپینوزا با خدای یگانه دین یکی نیستند و بلکه دو استند، این خود ضعف آشکار منطق را نشان می دهد، بدین معنا که هرگاه هر فیلسوفی و یا

دین ورزی از خدای یگانه حرف می زند و هدفش فقط خدای خودش باشد، با این منطق، باید به تعداد خدانشناسان، خدا وجود داشته باشد که دیگر نعوذ بالله کلمه خدای یگانه، فاقد معنی می شود.

جناب منتقد عزیز، چه کسی و در کجا گفته است که اسپینوزا خدانشناس بوده است؟ بحث من تنها بر سر تفاوت های خدای دین و خدای اسپینوزا بود و است؛ تفاوت هائی که بر وجود و قبول خدای واحد - بین اندیشه اسپینوزا و دین - خط ابطال می کشد. وقتی شما از صد سخن می زنید، نود و نه در آن شامل است. اگر اسپینوزا به وجود خدائی قائل نمی بود، اصلاً بحث تفاوت خدا ها به وجود نمی آمد

در یکی از قسمت های نوشته من که مورد نقد قرار گرفته است، نوشتم که خدا یکی است. این همان خدای واقعی است. خدائی که همه چیز را آفریده است؛ همه چیز به شمول انسان را. اما شناخت ما از این خدای واقعی شناخت حقیقی و درست نیست. هر انسانی به تناسب فهم خود تصور خود را از خدا دارد. برخی هم او را قبول ندارند. کتاب "و انسان خدا را آفرید"، بحثی به جائی را به راه انداخته بود. دین خویان با توجه به کتابی که آن را کلام خدا می پندارند، می گویند خدا هست و از آخرت و دوزخ و حساب و... سخن می زنند؛ اسپینوزا بر وفق خدانشناسی خود ولی، می گوید نه دوزخی وجود دارد و نه فرشته ای و... آیا خدایان دین و اسپینوزا در عین یگانه بودن خدای هستی، یکی هستند؟ خدای همه یک خداست؛ ولی آیا شباهتی میان خدای عارف و طالب، خدای محمد و خدای امیتایچن و... وجود دارد؟ خدای من با خدای شما در عین یگانه بودن خدا، یکی نیست. من خدا را به گونه ای می بینم و مجسم می کنم و شما به گونه دیگری! همان خدا را یکی مهربان و بخشنده معرفی می کند و دیگری ترسناک و انتقام جو؛ یک خدا را. آیا خدای این یک جدا از خدای آن یک نیست - به نسبت برداشت های هر کدام از این دو نفر؟ آیا خدای موسی با خدای آن چوپان بی خبر از دنیا در قصه مولانا یکی است؟ حرف را کنار بگذارید؛ در عمل چه می بینیم؟

چون پای مادیت را به میان کشیدید، باید عرض شود که من شخصاً سوسیالیسم را به عنوان یک مکتب سیاسی - اجتماعی تأیید می کنم، اما در بحث خلقت و هستی و منشای آن و تفسیرهای پیرامون این مقوله ها با سوسیالیست ها هم آوا نیستم. در این بحث ها دشواری ها و نکات باریک، مبهم و تاریکی وجود دارد که مانع جهت گیری من می شود. فلسفه من در این خصوص این است که باید صبر کرد، عقل انسان فعلاً در حدی نیست که این معما را حل کند. اگر انسان موقع یافت، یعنی زنده ماند و خود با جهالت و خودخواهی خود بیخ خود را نکند، شاید روزی به کمک علم و دانش این گره را بگشاید. در این تفکر آیا شما رسوبات انکار خدا را می بینید، یا عنصری از امید را؟

در کجای این تفکر شما عنصری از تفکر مادی را می بینید، که برچسب مادی گرا را بر من می چسبانید؛ مانند جوانان خود رأی و کله شخ و بی مایه که مرغ شان فقط یک لنگ دارد!!

من امروز، و بعد از این که این حرف را زده اید، زیاده تر این حرف را نمی زنم. اگر نوشته های قبلی مرا مرور کنید، بدون شک در آن ها نیز چنین سخنی را خواهید یافت.

- "اما وقتی خدانشناسان می بینند که دیگر این عقاب منطق بر تاج تفکر شان نمی نشیند، و پی ببرند شاهد شان خدا شناس باشد ولو اندیشه اش با دین در تضاد افتد، مگر در هر صورت خدانشناسی وی، خدانشناسی و مادیت را از ریشه نقض و رد می کند که این تناقض در بین خدانشناسی و خدانشناسی چنان وخیم است که هر نوع تضاد اندیشه دینی و غیردینی را خیره و کم اهمیت می سازد. چه اگر با این تلاش پرشور و سرسام آور بر اقوال و تفکر اسپینوزا، در تردید دین مهر تأیید گذاشته می شود و اندیشه او توسط خدانشناسان و بی دینان منطقی است، پس وقتی خدا شناسی منطقی و معقول شناخته شد، نتیجه آنست که خدانشناسی یک امر نامعقول و غیرمنطقی است که این تلاش مذبوحانه در تردید دین، به تأیید خدا می انجامد. این جا است که آقایان بارز و سدید می خواهند اسپینوزا را دوباره دفن کنند."

الف: سرسام کسی است که توان تفکیک نوشته ها را ندارد. آیا از حرف من بوی مادیت به مشام کسی می رسد؟ در این مورد باید مشخص می شد که چه کسی چنین فکر می کند - هرچند هر انسانی آزاد است هر چه را درست می دانند بپذیرد یا نپذیرد و از آن تا زمانی که حرف منطقی تر از حرف خود نیافته است، دفاع کند.

ب: حرف من با دین در تضاد نیست. آیا خدای دین از معاد، فرشته ها، حساب و کتاب، کتاب هائی که برای انبیاء فرستاد است، رُسل و... در کتابی که به عنوان کلام وی قبول شده است، سخن می زند یا نه؟ آیا از زبان خدای اسپینوزا چنین چیز هائی را گاهی کسی شنیده است؟!

پ: اگر من در یکی از چهار بخش نوشته مورد نقد شما چیزی در رد یا قبول دین نوشته باشم ، آن را با سند ارائه کنید. بحث من از شروع تا پایان با کاوش سخنان اسپینوزا و مطالبی از دین بر سر یک نکته بوده است: تفاوت خدای دین با خدای اسپینوزا؛ که یک مسلمان باسواد و آگاه متوجه آن نمی شود. بی اعتنائی که سبب حیرت من و سبب نقد نوشته شما شد.

ت: حال اگر در دین چیز هائی وجود دارد که سبب تشویش یا تردید برخی ها می شود، باید به نقد و اصلاح دین پرداخت. از بستن دهن مردم چیزی حاصل نمی شود - عزیز برادر!

ث: حرف شما درست است! من هم به همین باور هستم که اگر یکی ثابت شد، دیگری مردود می شود؛ منتها اول باید این مفکوره یا آن مفکوره را ثابت کنید. اگر ثابت کردید، بدون منطق ادیان، ما را با ملامتی، هر قدر که دلتان خواست و میل داشتید، بدون دلسوزی بار کنید.

ج: در باب منطقی که شما از آن حرف می زنید، بهتر است من حرفی نزنم. با محدودیت هائی که سر راه من برای بیان یک سری مسائل وجود دارد، بهتر است مزاحمتی برای منطق بی زبان ایجاد نکنیم. گوی منطق همان جا بریده می شود، که محدودیت ها به گونه های مختلف به وجود می آیند.

با آن ذهن قوی و هوش سرشاری که شما محترم دارید، فکر نمی کنم بیشتر از این در این زمینه برای گفتن مانده باشد! چ: امروز در اروپا کلیسا ها به فروش می رسند، چرا که مردم، آزادی انتخاب دارند و مرجع یا مراجعی هم نیست که مردم را به زور تهدید و تخویف وادار به پذیرش دین کنند و به کلیسا ها بکشانند. در اروپا و چین و جاپان هم همین طور؛ همین طور در امریکا و استرالیا و نیوزیلند و... در این قاره ها یا کشور ها فشاری برای دیندار بودن یا دین باور شدن وجود ندارد. به همین دلیل است، که مردم با بالا رفتن سطح زندگی و علم و آگاهی، و شناخت بهتر دین از دین فاصله گرفته اند.

در مورد روسیه:

فشار و ممنوعیت، بیشتر مردم را به همان طرف می برد که دولت ها می خواهند مردم را از رفتن بدان سو مانع شوند. شما اگر احصائیه ای از مردمانی که بعد از فروپاشی کمونیسم در اتحاد شوروی به کلیسا ها می رفتند داشته باشید و آن را با احصائیه امروز از مردمانی که به کلیسا می روند مقایسه کنید، خواهید دید که میزان مردمی که در آن وقت به کلیسا می رفتند امروز چقدر کاهش یافته است. میزان بالای آن وقت اعتراض و عکس العملی بود در برابر فشار ها و میزان امروز حاصل انتخاب در شرائط آزاد، که نفس طبیعت دین خوئی همه انسان ها می باشد. و اگر این آزادی و احترام به حق انتخاب ادامه پیدا کند، از طرفی علم و دانش مردم انکشاف یابد و نیاز های مادی مردم بر طرف شود، شما خواهید دید که دینداری روس ها نیز مانند دینداری مردم آلمان و فرانسه و... رو به کاهش و سستی خواهد رفت.

ادامه دارد

یادداشت: نقل های قول ویراستاری نشده اند. اداره پورتال AA-AA